

سار و حمار

مترجم: مجتبیٰ نجفی



کولی، جان، ۱۹۲۷ - م
سیاو جهاد / [جان کولی]؛ مترجم مجتبی نجفی. -- تهران : صمدیه ،
۱۳۸۴ .
۳۶۶ ص.

ISBN 964-5790-20-4

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: Unholy wars: Afghanistan, America, and international terrorism: 2000.

کتاب حاضر در سال ۱۳۸۴ تحت عنوان "جنگ های نامقدس" با ترجمه
علی زرابی توسط انتشارات اندیشه سازان نور منتشر شده است .
۱. ایالات متحده -- روابط خارجی -- افغانستان. ۲. افغانستان --
روابط خارجی -- ایالات متحده. ۳. افغانستان -- تاریخ -- قرن ۱۴ --
دخالت ایالات متحده. ۴. تروریسم. ۵. سازمان سیا. ۶. جاسوسان آمریکایی
-- کشورهای اسلامی. الف. نجفی، مجتبی، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان:
جنگ های نامقدس.

۳۲۷ JZ ۱۴۸۰ / ۱۵۷ الف ۱۲۵
/ ۱۲۷۳۰۵۸۱ الف ۱۳۸۴

کتابخانه ملی ایران
۳۷۶۸۶-۸۴ م

سیا و جهاد

نویسنده: جان کولی

مترجم: مجتبی نجفی

ناشر: نشر صمدیه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتبه

تیراژ: ۱۰۰۰

قیمت: ۴۵۰۰۰ ریال

چاپ اول: اردیبهشت ۱۳۸۵

نشانی ناشر: تهران، میدان توحید، نصرت غربی، شماره ۷۴، طبقه سوم

کد پستی: ۱۴۵۷۸، ص/پ: ۱۳۴۴۵/۸۹۵، تلفاکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

مرکز توزیع در سراسر کشور: شرکت بازرگانی کتاب گستر، تلفن: ۲۲۰۱۹۷۹۵

شما می توانید مبلغ کتاب های این انتشارات را به حساب جاری شماره ۱۰۱۲۹۵ بانک ملی شعبه دانشگاه

(۷۸) به نام لطف الله میثمی واریز و فیش بانکی را به همراه متن درخواست خود به صندوق پستی

انتشارات ارسال کنید. کتاب های درخواستی بی درنگ برایتان ارسال خواهد شد.

فهرست مطالب

۳		سخن مترجم
۵		سخن ناشر
۱۳		سخن مؤلف
۲۵		فصل اول، کارتر، برژنف در پرتگاه تصمیم گیری
۵۷		فصل دوم، انورسادات
۸۵		فصل سوم، ضیاء الحق
۱۰۷		فصل چهارم، دنگ شیائوپنگ
۱۲۷		فصل پنجم، استخدام کنندگان نیرو
۱۵۹		فصل ششم، حامیان مالی، سرمایه داران، سوداگران
۱۸۷		فصل هفتم، مزارع خشخاش
۲۲۹		فصل هشتم، روسیه: بازگشتی ناخواسته و خاطره ای تلخ
۲۵۷		فصل نهم، مصر، مراکش، شرارت گسترش می یابد
۲۹۳		فصل دهم، سرایت بیماری (تروریسم) به فیلیپین
۳۰۹		فصل یازدهم، حمله به ایالات متحده
۳۵۷		مؤخره نویسنده
۳۶۵		بیوگرافی نویسنده

به نام خردمند دادگر

بدون تردید جهان در هر دوره‌ای با چالش‌های بی‌شماری روبه‌روست که برآیند این چالش‌ها، گفتمان متفاوتی را در هر برهه زمانی حاکم ساخته است. فروپاشی امپراتوری شوروی و پایان جنگ سرد درگیری‌های بین‌المللی را در قالبی دیگر شکل داد، درحالی‌که ایالات متحده با استفاده از ثروت و قدرت خود جهان را به سمت و سوی یکجانبه‌گرایی سوق می‌دهد و سودای صدور دموکراسی را با استفاده از ابزار جنگ به کشورهای جهان سوم بویژه خاورمیانه در سر می‌پروراند شاهد رشد هسته‌های تروریستی در تمامی نقاط جهان هستیم. امروز دیگر هیچ کشوری از گزند تروریسم در امان نیست. در حال حاضر جهان با خطر عمده دیگری به نام تروریسم بین‌المللی روبه‌روست که ازسویی محصول عملکرد قدرت‌های بزرگ غربی بویژه ایالات متحده در رویارویی با اتحاد جماهیر شوروی سابق است و ازسوی دیگر بنیان‌های ایدئولوژیک خود را بر پایه بنیادگرایی مذهبی استوار ساخته است.

حمله شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ این کشور را درگیر جنگ طولانی با ویتنام جدیدی ساخت تا زمینه فروپاشی خود را هر چه سریع‌تر فراهم کند. شوروی که بر اثر درگیری‌های قومی و استالینیسم روسی از درون به فروپاشی رسیده بود با حمله به افغانستان روند این فروپاشی را تسریع کرد تا نظریه‌پردازان لیبرالیسم از پایان تاریخ سخن بگویند و با پیروزی غرب بر شرق مدعی تحقق آرمان‌شهر موعود خود شوند، اما آنها نمی‌دانستند که تجهیز گروه‌های بنیادگرا به سلاح‌های مدرن و حمایت مالی

همه‌جانبه از آنها به تقویت تروریسم بین‌المللی خواهد انجامید که امروز نه مکان می‌شناسد و نه زمان. هیچ ملتی از آسیب این تروریسم در امان نیست و کودکان، زنان و مردانی بی‌گناه قربانی پدیده‌ای هستند که حاصل همکاری و همیاری ماکیاولیسم سیاسی ابرقدرت‌های غربی و دگماتیسم مذهبی بنیادگرایانه دینی است که در سازمانی مخوف به نام "القاعده" متبلور شده است.

این سازمان در حالی خود را نماد اسلام حقیقی می‌داند که از سوی بیشتر مسلمانان جهان رانده شده و از پایگاه قوی در میان مسلمانان برخوردار نیست. در این میان نقش روشنفکران دینی در ارائه چهره‌ای مترقی از دین اسلام می‌تواند در گوشه‌گیری این گروه موثر واقع شود. از سوی دیگر جهان با فقر، خشونت و اعتیاد دست به گریبان است. نتایج ناگواری که حاصل بازی کثیف خدایگان قدرت و ثروت در عرصه بین‌المللی است. به یقین نقش روشنفکران در پیوند اخلاق و سیاست برای خنثی کردن پیامدهای ناگوار ماکیاولیسم سیاسی از اهمیت خاصی برخوردار است.

کتاب حاضر که حاصل تلاش بی‌وقفه و ارزشمند جان کالی روزنامه‌نگار باتجربه امریکایی است از سویی برای تحلیلگران مسائل بین‌المللی در شناخت هر چه بیشتر مسائل مربوط به تروریسم مفید و از سوی دیگر برای خوانندگان عادی داستانی مهیج، روشنگر و البته عبرت‌انگیز است. شایسته است از سوی اینجانب و استاد گرانقدرم جناب آقای دکتر مهرگان نظامی‌زاده از تمامی کسانی که ما را در ترجمه این اثر یاری کردند بویژه از جناب آقای مهندس لطف‌الله میثمی مسئول محترم نشر صمدیه و تشویق‌های دوستان عزیزم آقایان رضا سعیدی، سلمان شاملو و بابک قانندی صمیمانه تشکر کنم. در ضمن چنانچه به ترجمه این کتاب ایرادهایی وارد است با ارسال به آدرس زیر با ما در میان بگذارید.

Modjtaba-1360@yahoo.com

مجتبی نجفی - آبان ۱۳۸۴

بنیادگرایی بازار

گفته می‌شود که در دوران پنجاه ساله "جنگ سرد" مجبور بودند به دیکتاتورهای تکیه کنند و دموکراسی را زیر پا له کنند. مانند دموکراسی دکتر مصدق در ایران، دموکراسی دکتر آژند در شیلی، دموکراسی دکتر آرینز در گواتمالا و دموکراسی‌ای که عرفات محبوب‌ترین و دموکرات‌ترین رهبر عرب داشت و بسیاری از محافل غربی با او مخالف بودند.

وقتی روابط دموکراتیک باشد توده‌ها حاکم می‌شوند و در نتیجه زمینه برای بروز انقلاب‌های بزرگ فراهم می‌شود. به قول خودشان بسیاری از حاکمان از دموکراسی می‌ترسند امریکا هم از دموکراسی در عربستان، عراق، ایران و... نگران است. بررسی سیاست‌های امریکا نشان می‌دهد که در گذشته نیز از دموکراسی واقعی ملت‌ها هراس داشته است.

در اینجا یک سوال مهم، بنیادی و ساختارشکن مطرح است که به چه علت کشورهای دموکراتیک طی پنجاه سال جنگ سرد از دیکتاتورهای حمایت کردند و دموکراسی‌ها را سرنگون نمودند؟ شاید برای پاسخ به این سوال باید به واژه بنیادگرایی در مقابل واژه دموکراسی بپردازیم. بنیادگرایی به چه معناست، تعریف آن چیست و از چه زمانی به وجود آمده است؟

در دوران جنگ سرد اگر به کشورهای مختلف غربی از جمله امریکا، انگلیس و فرانسه سفر می‌کردید - و مثل من با مردم آنجا سروکار داشتید - درمی‌یافتید که در آن

کشورها از کمونیسم و شوروی یک تابو ساخته شده است. می‌گفتند کمونیست‌ها خدا، مالکیت و آزادی را قبول ندارند اما ما هم خدا، هم مالکیت و هم آزادی را قبول داریم و براساس همین موضوع دست به یک تقسیم‌بندی ایدئولوژیک "حق و باطل"، "خیر و شر" و به عبارتی "خودی و غیرخودی" زده بودند و می‌گفتند جوامع دموکراتیک برخلاف جوامع کمونیستی؛ جوامعی آزاد، طرفدار مالکیت و باخدا هستند. به نظر من همین ایدئولوژی بود که بر روابط پنجاه‌ساله کشورهای دنیا سایه افکنده بود. حتی در برخی رساله‌های فقهی مراجع هم ردپای آن پیداست؛ کسی که بی‌خداست نجس، ملحد و کافر است و باید خودش ریخته شود. در صورتی که چه در ادیان مختلف و چه در قرآن "بی‌خدایی" و "بی‌دینی" به رسمیت شناخته نشده است. می‌بینیم که ازسوی جوامع دموکراتیک، دنیا براساس یک موضوع واهی تقسیم‌بندی می‌شود. به نظر من دیدگاه کشورهای دموکراتیک و غربی‌ها در تمام این پنجاه‌سال عین بنیادگرایی بوده و نه تنها دموکراتیک نبوده بلکه ایدئولوژیک بوده است. بررسی این امر که چرا جوامع غربی پنجاه‌سال در یک بنیادگرایی واقعی می‌غلتیدند، نکته مهمی است. بنیادگرایی را (Fundamentalism) می‌گویند. از این بنیادگرایی ۵۰ ساله جوامع غربی نباید به سادگی گذشت. باید بررسی کرد چرا کشورهای دموکرات در یک مدت طولانی و مستمر به دام بنیادگرایی ایدئولوژیک افتادند، درحالی که اصلی‌ترین دشمن خود را بنیادگرایی می‌دانند. حدود ۵۷ سال است (۲۰۰۵-۱۹۴۸) که اسرائیل - بدون شک - با اشغالگری و عملیات چریکی مسلحانه و حمایت انگلیس و آمریکا شکل گرفته است. همگان می‌دانند هویت اسرائیل به‌طور عمده هویت جامعه یهود است. یعنی اگر این هویت بخواهد در هر تصمیم‌گیری سیاسی مخدوش شود، در برابر آن می‌ایستند. در حال حاضر شورای امنیت با تصویب قطعنامه ۲۹۵ حکم کرده آوارگان فلسطین می‌توانند به سرزمینشان برگردند اما اسرائیلی‌ها نمی‌پذیرند و می‌گویند اگر اینها برگردند تعدادشان از ما بیشتر می‌شود و هویت یهود - به لحاظ دموکراتیک - از بین می‌رود و در نهایت منجر به فروپاشی اسرائیل می‌شود. رهبران فلسطینی می‌گویند ما به حداقل نیز قانع هستیم، مثل آفریقای جنوبی می‌توانیم دو ملت در یک کشور - ملت یهود و ملت فلسطین - زندگی کنیم، اما اسرائیلی‌ها این را هم نمی‌پذیرند. آنها درمقابل اجرای قطعنامه ۲۴۲ نیز ادعا می‌کنند که این قطعنامه با هویت یهود مغایرت دارد و معیارشان چیزی جز یک مقوله مذهبی به‌نام هویت یهود نیست. واقعیت این است که ۳۰۰

سرمایه‌دار سفیدپوست و صهیونیست نژادگرا پشتیبان آنها هستند که به نظر من این چیزی جز یک بنیادگرایی تمام و کمال نیست. رادیوی صدای امریکا طی سه شب متوالی در مورد بنیادگرایی مذهبی بحث داشت و برنامه مخصوصی برای آن ترتیب داده بود. در آن برنامه، بنیادگرایی یهود و بنیادگرایی اسلام مطرح و عنوان شد که مسیحیان امریکایی می‌گویند ما چه چیز از یهودیان و مسلمانان کم داریم که آیات انجیل در جامعه‌مان پیاده نمی‌شود، ما هم باید آرام آرام قدرت حکومتی را به دست بیاوریم. در انتخابات نوامبر ۲۰۰۴ بوش توسط بنیادگرایان مذهبی دوباره به قدرت رسید و دیدیم چگونه بنیادگرایی مسیحی قدرت خود را به نمایش گذاشت. نمونه دیگر این‌که در سال ۱۹۴۸ وقتی پاکستان از هند جدا شد - که بدون شک برنامه انگلیسی‌ها بود - به تدریج یک بنیادگرایی مذهبی ضدهندو و ضدکمونیست از آن شکل گرفت و ساماندهی شد؛ که (Inter Service Intelligence) یا (ISI) جوهره پاکستان بود و خمیرپایه ضدکمونیستی و ضد هندو داشت بدون این‌که هویت مستقل داشته باشد از طرف امریکا و انگلیس تقویت شد که هنوز هم بعد از این همه سال پاکستان هویت مستقلی ندارد، حالا هم هویت ضدتروریستی پیدا کرده و می‌دانیم که با مشکلات زیادی روبه‌روست. جورج سوروس اقتصاددان برجسته امریکایی در کتاب "روای برتری امریکایی" به منظور شناخت محافظه‌کاران جدید امریکا دو مولفه آنها را ذکر می‌کند: الف) بنیادگرایی مذهبی که با آنها آشنا هستیم. (۱)

ب) بنیادگرایی بازار. می‌دانیم که در اقتصاد بازار آزاد، می‌توان عرضه و تقاضا - که در جوامع مختلف آن را رقابت آزاد می‌نامند - حاکم است. کشورها باید این حق را داشته باشند که کالاهایشان را به مقداری که خود می‌خواهند وارد بازار بکنند. بنابراین برای تحقق این امر باید دموکراسی حاکم باشد.

دکترمصدق نماد این دموکراسی و رقابت آزاد (Free Interprise) بود و می‌گفت باید بر نفت‌مان مالک باشیم و آزادانه تصمیم بگیریم. اگر راهزنی کنی و کالایی را مالک شوی، اگر به کشوری حمله کنی و منابع زیرزمینی‌اش را تصرف کنی، اگر با پایین آوردن زیاد قیمت کالا رقبا را ورشکست کنی، اگر با تردستی بخواهی تمام رقبا را از سر راه برداری، اگر با قدرت رانت اطلاعاتی یا نظامی رقبا را از بین ببری و... همه اینها به نظر من بنیادگرایی بازار است. آنچه که امروز ما روشنفکران به‌عنوان بنیادگرایی از آن یاد می‌کنیم و ضد آن هستیم، متأسفانه خود همان چیزی است که در دامان آن

قرار گرفته‌ایم. فرامی‌تبی‌های نفتی و فرامی‌تبی‌های تسلیحاتی مثلث "نفت - اسلحه - جنگ"، همه بنیادگرایی‌هایی است که در مقابل دموکراسی و رقابت‌های آزاد می‌ایستد و رقبا را از بین می‌برد و حالا هم با کنترل شیر نفت خاورمیانه می‌خواهد ژاپن، چین و آلمان را مهار کند. این بنیادگرایی با آنچه تعریف اسرائیل از بنیادگرایی است تفاوت دارد. دانشگاه تل‌آویو با تحقیقاتی روی بنیادگرایی می‌گوید بنیادگرایی پنج ویژگی دارد که مصداق آن مسلمانان عرب‌زبان جنوب لبنان‌اند. زمانی که اسرائیل به جنوب لبنان حمله می‌کند، این "عرب" در پیوند با "اسلام" "ضداسفالشگر" می‌شود و در این پروسه ضداسفالشگری، "ضدصهیونیست" می‌شود. وقتی می‌بیند فرانسه، انگلیس و امریکا به کمک اسرائیل می‌آیند ضدامپریالیست هم می‌شود و در نهایت "خواهان حکومت اسلامی" می‌گردد و این نیز نوعی بنیادگرایی است که اسرائیل در منطقه با آن روبه‌روست و منظور امریکا از بنیادگرایی هم همین است؛ نه بنیادگرایی یهود، نه مثلث "نفت - اسلحه - جنگ"، نه ISI و نه بنیادگرایی جنگ‌سرد. زمانی که مبارزان لبنانی، اسرائیل را از جنوب لبنان بیرون راندند آن را هم به بنیادگرایی اسلامی نسبت دادند. در این‌باره ابابابان نظریه‌پرداز یهود گفت: "در تاریخ یهود ما تا به حال چنین شکستی نخورده بودیم." متأسفانه در ایران نویسندگان، روشنفکران و اساتید ما به دفع تجاوز از جنوب لبنان توجه خاصی نکردند، مبارزان جنوب لبنان می‌گفتند "مرگ، اول زندگی نوین است" آنها کسانی بودند که معاد را باور داشتند و توانستند از میهنشان دفاع کرده و اسرائیل را از سرزمینشان بیرون برانند. سناتوری در سنای امریکا گفت: "درحالی‌که در غرب، بدترین تنبیه مرگ است، مبارزان جنوب لبنان مرگ را اول زندگی نوین می‌دانند و این تفکر است که بنیادگرایی اسلامی، اساس تمدن غرب را نابود می‌کند." خانم آلبرایت وزیر خارجه سابق امریکا در مقاله مفصلی که در دوماهنامه فارن پالیسی (Foreign Policy) چاپ شده بود و خلاصه آن در چشم‌انداز ایران (شماره ۲۳، ص ۵۵) آمده است علت حمله امریکا به عراق را نه سلاح اتمی و نه بنیادگرایی القاعده می‌داند و گفته است اینها نمی‌تواند اساس جنگ باشد زیرا صدام اصلاً بنیادگرا نبوده و بعث لائیک با القاعده بنیادگرا نمی‌توانسته ارتباطی داشته باشد. در عراق، زنان قاضی بودند و حق طلاق داشتند و ارث به‌صورت مساوی بین زن و مرد تقسیم می‌شد. تمام حقوق صنفی - که زنان ایرانی به دنبال آن هستند - در آنجا وجود داشت، اما زمانی که بوش دریافت صدام به کسانی که در اسرائیل و یا فلسطین عملیات انتحاری انجام می‌دهند

پنج هزار دلار کمک می‌کند او را تروریست نامید، درحالی‌که او به صدام در به راه انداختن جنگ علیه ایران کمک کرده بود. مسئولان عراق می‌گفتند آنقدر می‌جنگیم تا حکومت مذهبی ایران از بین برود. در قیام سراسری مردم عراق در ۱۹۹۱، امریکا به صدام کمک کرد تا صدهزار شیعه، سنی و کرد را بکشد و زمانی صدام را از حاکمیت برکنار کرد که متوجه شد رژیم عراق واقعاً به خانواده‌های شهید فلسطینی کمک می‌کند. بوش در اولین بیانیه خود بعد از سقوط بغداد گفت عراق آزاد شده و بازار خاورمیانه به‌سوی امریکا گشوده شده است و این، تعبیر آنها از آزادی عراق بود که به نظر من این همان بنیادگرایی بازار است. از ولفوویتز - طراح جنگ عراق - پرسیدند شما چرا به عراق حمله کردید درحالی‌که کره شمالی بمب اتم دارد؟ وی جواب می‌دهد: "ما مسائل اقتصادی را نیز در نظر گرفته‌ایم. عراق بر روی دریایی از نفت شاور است." اینجا بود که ولفوویتز حقیقت را گفت که نفت هدف اولیه آنهاست. حتی جورج سوروس نیز گفت که بدون هیچ‌شکی هدف از این جنگ در درجه اول دستیابی به منابع نفت و پس از آن حفظ موجودیت اسرائیل بود. (۲) از نظر علمی در حوزه تخصصی صنعت نفت حرف‌های بیهوده نمی‌توان زد و سلیقه هم هیچ کاربردی ندارد؛ رجال نفتی دنیا طی ۲۵۰ سال صنعت نفت دنیا به یک فرمول عملی رسیدند که در ازای یک شبکه نفت استخراج شده باید دو بشکه نفت اکتشاف شود، چرا که نخست نفت برای تمدن حیاتی است و دوم این‌که پایان‌پذیر است. اگر ما بخواهیم نفت برایمان حیاتی تلقی گشته و اساس تمدنمان باشد آن هم منبعی که جایگزینی ندارد باید اکتشاف مستمر داشته باشیم. اجماعی عمومی در بین دانشمندان زمین‌شناس و مهندسی نفت به‌وجود آمده است که بیان می‌کنند در شرایط کنونی نمی‌توان در برابر استخراج یک بشکه نفت، حتی یک‌چهارم بشکه، نفت اکتشاف کرد و مقوله "ظرفیت اضافی" (Excesscapacity) با مشکلات زیادی روبه‌روست. این کمبود ظرفیت اضافی درحالی‌است که امریکایی‌ها تمام زمین‌هایشان را کاوش کردند و بازیابی‌های اولیه و ثانویه و ثالثیه را انجام داده‌اند و اکنون با این کمبود نفت، چشم طمع به منابع دیگر کشورها دوخته‌اند. ۶۶٪ مخازن نفت در منطقه خاورمیانه است و طبیعی است که آنها بگویند چرا اکتشاف؟ از این منابع نفت حاضر و آماده خاورمیانه استفاده می‌کنیم؛ این چه چیز جز بنیادگرایی بازار می‌تواند باشد؟!

آقای دکتر درخشان اقتصاددان برجسته ایرانی و آقای روغنی زنجانی رئیس سابق

سازمان برنامه نیز مانند جورج سوروس معتقدند که امریکا به طور عمده به خاطر نفت عراق بود که به آنها حمله کرد. چندی پیش هم ولفویتز گفت که اگر قیمت نفت به همین روال افزایش یابد ما تمام مخارج جنگ را جبران خواهیم کرد.

در کتاب رویای برتری امریکایی، سوروس متذکر می شود منظور وی از بنیادگرایی همان چیزی است که آیزنهاور در زمان ریاست جمهوری اش اسم آن را مجموعه نظامی - صنعتی گذاشته بود و به نظر من مجموعه نظامی - صنعتی همان فرامیتی های نفتی بودند که با کارخانه های اسلحه سازی دست به دست هم دادند و در ایران کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ را به وجود آوردند و دموکراسی مصدق را سرنگون کردند.

غرب باید بعد از ۵۰ سال جواب بدهد، این مدت زمان کمی نیست، صاحب نظرانی چون هانتینگتون، برژینسکی، گری سیک و... به محافظه کاران جدید حاکم بر امریکا می گویند چرا به ملت های خاورمیانه دروغ می گویند؟ اگر می خواهید در عراق دموکراسی راه بیندازید، بنیادگرایی شیعه عراق ۶۵٪ جمعیت آنجاست یا اگر در عربستان می خواهید دموکراسی برقرار کنید ۹۰٪ طرفدار بن لادن هستند و آزادانه از او به نام "مجاهد کبیر" یاد می کنند، با این وصف اگر به ملت های خاورمیانه دموکراسی واقعی اعطا شود دیگر حاکمیت در دست امریکا نیست.

خانم آلبرایت به بوش می گوید شما می خواهید در فلسطین دموکراسی برقرار کنید، اگر آزادی واقعی به آنها بدهید کارها به دست بنیادگرایی حماس می افتد. عرفات در آخرین مذاکراتش در امریکا به کلینتون گفت با این فشارهایتان می خواهید بنیادگرایی حاکم شود. در انتخابات اخیر هم دیده شد که حماس در انتخابات شهرداری پیروزی های خوبی به دست آورد و قصد دارد که عضو سازمان آزادیبخش شود و با فلسطینی ها هم روابط دموکراتیک دارند اما اسرائیلی ها به آنها بنیادگرا می گویند.

هانتینگتون می گوید باید آقای مبارک در مصر تأیید شود چرا که آلترناتیو اخوان المسلمین بنیادگرا هستند. بوش می گوید همین طور است، اما با نظامی گری و میلیتاریسم این کار را می کنیم تا سرخ دموکراسی در دستان باشد باید جنگ داخلی ایجاد کرد تا مردم خسته شوند. مثل نیکاراگوئه که ۱۵ سال مبارزه مسلحانه با رژیم ساندنیست ها انجام دادند تا آنجا که مردم خسته شدند و به خانم چامورا رأی دادند. مسئله مهم دیگر این است که شرایط جدید عراق منجر به ایجاد جنگ های فرقه ای شده است. در این جنگ ترورهای زیادی صورت گرفت از جمله اساتید دانشگاه ترور شدند،

درحالی‌که در حدود ۱۵۰ سال بود تضاد بین شیعه و سنی در عراق منجر به کشت‌و‌کشتار نشده بود.

در کنفرانسی در قبرس هانتینگتون طی مصاحبه‌ای عنوان کرد در کشورهای جنوب خلیج فارس آزادی وجود ندارد ولی در ایران ۲۱ بار انتخابات شده و آزادی بیشتر است، با این حال ما آزادی ایران را قبول نداشته و قطر، کویت و عربستان را بیشتر قبول داریم، زیرا دموکراسی دو مولفه دارد؛ یکی فردگرایی (Individualism) و دیگری لیبرالیسم. بر این اساس اگر دموکراسی بر لیبرالیسم غلبه کرد با کودتا روبه‌رو می‌شویم. مثلاً در زمان مصدق یا آلنده و... دموکراسی آنها بر لیبرالیسم و منافع غرب غلبه کرد و با کودتا روبه‌رو شدند. آقای نگرپونته سفیر امریکا در هندوراس هم ۱۵ سال کنتراها را حمایت می‌کرد تا رژیم ساندنیست‌ها سرنگون بشود.

به نظر من نباید از مفهوم واقعی بنیادگرایی دور شده و بنیادگرایی را با برخوردهای سلیقه‌ای و تعاریف شخصی نعل وارونه (Reverse Psychology) کنیم. باید به مفاهیم و تعاریف واقعی بنیادگرایی جنگ‌سرد، بنیادگرایی یهود، بنیادگرایی ISI پاکستان، بنیادگرایی بازار و بنیادگرایی مذهبی - بنا به تعریف جورج سوروس - توجه شود.

نشر صمدیه افتخار دارد کتاب حاضر را با نام "سیا و جهاد" نوشته آقای جان کالی با مقدمه مرحوم ادوارد سعید که توسط آقای مجتبی نجفی به فارسی ترجمه شده است چاپ و نشر نموده و در اختیار علاقه‌مندان و محققان قرار دهد، باشد تا ریشه بسیاری از حوادث دهه‌های اخیر برای خوانندگان روشن گردد. همچنین از آقای نجفی بسیار سپاسگزاریم که در دوران دانشجویی به چنین کار فرهنگی ارزنده‌ای همت گماشته است.

در پایان از همکاران نشر صمدیه که در پیگیری و آماده‌سازی این کتاب برای چاپ کمک کردند تشکر می‌کنیم.

لطف‌الله میثمی

آبان ماه ۱۳۸۴ - رمضان ۱۳۲۶

پی‌نوشت‌ها:

۱- نگاه کنید به مقاله "دو ملت زیر سایه خدا"، توماس فریدمن، نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۲۹ و نیز کتاب رویای برتری امریکایی، جورج سوروس، نشر صمدیه، چاپ اول ۱۳۸۳.

۲- کتاب پیشین.